

ام‌کلثوم نورفیروز‌جاه

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی

احصای موانع ارث در مذاهب اسلامی

چکیده

در طول تاریخ بر اموال و دارایی احکامی جاری بوده که بخشی از این نظام کیفیت انتقال دارایی و عوامل و علل عدم انتقال ارث را بیان می‌کند در مواد ۱۶۴ و ۱۶۲ و ۱۶۱ علاوه بر این که نحوه‌ی انتقال ارث را بیان می‌کند، در مواد ۸۸۰ الی ۸۸۵ عوامل و علل عدم انتقال ترکه را بر می‌شمارد. مواردی هم چون قتل، کفر، رقیت از موانع متفق علیه در ارث در نزد علمای امامیه و اهل سنت به شمار می‌روند اما لعان یا تولد از زنا و یا حمل و غیبت منقطعاً از موانع متفق علیه نیستند.

واژگان کلیدی

ارث، مانع ارث، فقهای امامیه، فقهای اهل سنت

مقدمه

ابتدا قبل از هر چیزی تعریف مانع باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد و برای پی بردن به مفهوم لغوی مانع بیان اصطلاحاتی چند که ما را در این خصوص یاری کند لازم و ضروری به نظر می‌رسد، اصطلاحاتی همچون شرط، سبب، مقتضی، علت ناقصه، علت تامه را ابتدا باید شناخت.

از دیدگاه فلسفی جهان هستی یک مجموعه پیوسته و به هم مرتبط است، به طوری که کلیه اجزا و موجودات آن‌ها در یک دیگر تأثیر می‌گذارند و از یک دیگر تأثیر می‌پذیرند. بر این اساس هر حادثه‌ای که در جهان روی می‌دهد، متکی به یک سری علت‌ها است، به گونه‌ای که مستقل از آن‌ها نمی‌تواند ایجاد شود. برای نمونه، بارش نزولات آسمانی همچون باران، برف، تگرگ را مورد بررسی قرار می‌دهم، که این حادثه خود با وجود ابر و فعل و انفعالات شیمیایی خاص در درون آن وابسته است و تشکیل ابر نیز به تبخیر آب دریاها و رودخانه‌ها وابسته است، و تبخیر آب نیز به واسطه تابش گرمای خورشید و گرم شدن سطح زمین حاصل می‌شود. بنابراین هر موجودی از مجموعه علل گوناگون پدید می‌آید و هر حادثه‌ای منوط به حوادث قبل از خود است. پس نتیجه می‌گیریم که در عالم هستی هیچ موجودی را نمی‌توان یافت که به خودی خود و بدون داشتن علت به صورت صدفه یا تصادف به وجود آید. این قاعده همان قاعده‌ای است که تحت عنوان «ضرورت احتیاج معلول به علت» نام گرفته است و تنها چیزی که در دایره‌ی هستی به علت محتاج نیست وجود ذات باری تعالی است، زیرا او خود علت‌العلل است.

پس باید دانست که رابطه‌ی علت و معلول این است که علت، وجوددهنده‌ی معلول است. اما باید دانست که در همه‌جا و در همه تغییرات، علت به معنای فوق به کار نمی‌رود، بلکه علت به معنای کامل تر نیز به کار می‌رود و گاهی در معنای علت توسعه داده می‌شود و میان دو چیز که یکی وجودش وابسته و نیازمند به دیگری است نیز رابطه‌ی علت و معلولیت قایل می‌شوند و به شیء نیازمند معلول و به شیء مورد نیاز، علت می‌گویند. بدیهی است که میان دو معنا رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق برقرار

است؛ یعنی، به معنای اوّل مصداق علت به معنای دوم نیز هست، اما عکس آن همواره درست نیست.

تعریف مانع ارث در کتاب‌های حقوقی

مانع عبارت است از وجود صفتی در شخص وارث و یا سر زدن عملی از وی که در نتیجه او را از اصل یا از بعض ارث محروم می‌گرداند. (جعفری، ترمینولوژی حقوقی، ش ۵۵۸۵)

تعریف لغوی و اصطلاحی ارث

ارث در لغت به معنای مال، دارایی شخص مرده را صاحب شدن، آن چه از مال مرده به بازماندگانش رسد، ترکه، متروکات بازمانده و وامانده می‌باشد. (اصفهانی، المفردات الفاظ القرآن، ۶۹/۳)

ارث در اصطلاح حقوق مدنی

ارث به دارایی متوفی بعد از کسر واجبات مالی و دیون و ثلث، ارث می‌گویند. (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوقی، ۲۸/۱۴)

علت به معنای اعم، به دو قسم تقسیم می‌شود، ۱- علت تامه ۲- علت ناقصه. سعی می‌کنیم در قالب مثالی این دو علت را توضیح دهیم.

علت تامه، علت ناقصه

به عنوان مثال به وجود آمدن میوه‌ای بر شاخسار یک درخت، به عوامل متعددی از قبیل زمین حاصل‌خیز، آب و هوا و نور و درخت نیازمند است و هر یک از این عوامل اگر وجود نداشته باشد، میوه‌ای حاصل نخواهد شد. هم‌چنین اگر هر کدام از آنها به تنهایی و یا عده‌ای از آنها با هم نیز وجود داشته باشند، باز میوه‌ای نخواهد رویید، در نتیجه می‌توان هر یک از عوامل را که وجود میوه وابسته به آنهاست، اما به تنهایی به وجود آورنده میوه نیستند، علت ناقصه برای وجود میوه دانست و جمیع این عوامل را در حکم علت تامه میوه به حساب آورد. اما علاوه بر در کنار هم گرفتن این علل برای

پیدایش معلول مانع یا موانعی نیز نباید وجود داشته باشند و «عدم المانع» نیز هرگاه در کنار علل ناقصه قرار گیرند روی هم رفته باعث پدید آمدن معلول خواهند شد.

در مورد نمونه‌ی اول (باریدن باران) اگر همه‌ی علل گرد هم آیند ولی وزش باد موجب حرکت ابرها گردد، در این صورت باران به وجود نخواهد آمد. یا در نمونه‌ی به وجود آمدن میوه‌ای برشاخسار یک درخت اگر عواملی همچون زمین حاصل‌خیز، آب و هوا، نور و درخت در کنار هم قرار گیرند ولی مانعی باشد وجود آفت در میان باشد میوه‌ای بر شاخسار درخت به وجود نخواهد آمد.

مجموعه‌ای از علل ناقصه را «مقتضی» می‌نامند؛ یعنی وجود آن‌ها ذاتاً اقتضای پدید آمدن معلول را دارد، به طوری که اگر مانع کنار رود این علل قادرند که معلول را به وجود آورند. پس برای به وجود آوردن هر پدیده‌ای مقتضی و عدم المانع مورد نیاز است.

«مقتضی» که در بالا مورد بررسی قرار گرفت و گفتیم که مجموعه علل ناقصه را مقتضی می‌نامیم که خود مرکب از سبب و شرط است، و سبب شرط با در کنار هم قرار گرفتن خود مقتضی را ایجاد می‌نمایند. بنابراین بر اصطلاحات قبلی ما افزوده شده و لازم است که با این دو اصطلاح نیز آشنا شویم.

سبب

عبارت است از چیزی که از وجود آن ذاتاً وجود شیء، و از عدمش عدم شیء حاصل خواهد شد. (عاملی، (شهید اول)، القواعد و الفوائد، ۱۱۲). برای نمونه در امور طبیعی، درخت یا خاک سبب است برای به وجود آمدن میوه، در صورت نبودن درخت یا خاک، میوه نیز به وجود نخواهد آمد. در امور اعتباری نیز چنین است. برای نمونه، سبب انعقاد عقد نکاح، ایجاب و قبول زن و مرد به طور خاص است. بنابراین به محض این که هر یک از زن و شوهر ایجاب و قبول مخصوص نکاح را جاری سازند، عقد نکاح در بین آن‌ها منعقد خواهد شد و در صورت عدم انجام این تشریفات نکاحی نیز حاصل نخواهد شد.

شرط

عبارت است از چیزی که از عدم آن عدم شی لازم آید، ولی از وجود آن ضرورتاً شی وجود پیدا خواهد کرد. برای نمونه در عقد نکاح چنان چه دختری که باکره و دارای پدر است بخواهد ازدواج کند باید تحصیل اجازه‌ی پدر را نماید و گرنه ازدواج وی درست نخواهد بود، بدین ترتیب اگر چه اجرای صیغه‌ی نکاح سبب انعقاد نکاح است ولی اجازه‌ی پدر یا جد پدری شرط آن خواهد بود؛ یعنی، صرف اجازه‌ی پدر یا جد پدری، موجب انعقاد نکاح نبوده و ایجاب و قبول زوجین لازم است، ولی اجازه ندادن پدر باعث خواهد شد که عقد واقع نشود، پس اجازه‌ی وی در ازدواج دوشیزه شرط نکاح است. پس سبب و شرط با همکاری یکدیگر مقتضی را به وجود می‌آورند، پس در نمونه‌های پیشین، مقتضی ازدواج زمانی حاصل می‌شود که ایجاب و قبول خاص نکاح به علاوه اجازه‌ی پدر تحصیل گشته باشد (سیوری حلی، ضد القواعد علی مذهب الامامیه، ص ۵۴).

مانع

مانع چیزی است که وجود وی باعث عدم معلوم می‌شود، ولی ضرورتاً عدم وی باعث وجود معلوم نخواهد شد. در نمونه‌ی بالا (نکاح) می‌بینیم که ایجاب و قبول و اجازه‌ی پدر در کنار یکدیگر مقتضی را ایجاد کرده‌اند، ولی برای این که این مقتضی از تأثیر باز نماند باید مانعی نیز در کار نباشد. برای نمونه اگر فردی بخواهد با یکی از محارم خویش ازدواج کند، «عامل محرومیت» در این جا مانع از انعقاد عقد نکاح و مانع از تأثیر مقتضی خواهد شد. اما از طرفی عدم محرومیت به تنهایی موجب ایجاد عقد نکاح نخواهد شد.

اما عامل دیگری که عدم المانع است نیز باید به آن ضمیمه شود تا مقتضی بتواند تأثیر خود که همان حالت توارث است را به جا گذارد. به عنوان مثال اگر فرزند یا همسر مورث، قتل عمدی انجام داده باشد، این مانع از ارث بردن آنان می‌شود. (جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوقی، ش ۵۵۸۵).

مانع ارث و تعریف حقوقی آن

در قانون مدنی کشور ما تعریفی از موانع ارث ارائه نشده و تنها به ذکر موانع اکتفا شده است. اما در کتاب‌های حقوقی معاصر، قبل از بیان موانع ارث به تعریفی در این باره پرداخته شده است.

در تعریفی از موانع در کتاب‌های حقوقی آمده است^۱: مانع عبارت است از وجود صفتی در شخص وارث و یا سرزدن عملی از وی که در نتیجه‌ی او را از اصل یا از بعضی ارث محروم گرداند، با توجه به این تعریف موارد زیر مورد لحاظ قرار گرفته است: الف) مانع ارث وصف است، در این صورت مسایل حجب و حرمان و نقصان بیرون از این بحث است چون حاجب شخص است نه صفت.

ب) مانع ارث، صفت وارث است نه وصف مورث، پس اگر صفتی در مورث وجود داشته باشد که بدان خاطر ما ترک به ورثه منتقل نشود، از جمله موانع ارث محسوب نمی‌گردد. بنابراین مینا، آن گونه که اثل سنت معتقدند نبوت از موانع ارث است، اموال و ترکه شخص پیامبر(ص) به اولاد و ورثه‌اش منتقل نمی‌شود دور از منطق و پایه حقوقی است، زیرا نبوت به عنوان صفتی در جانب مورث در نظر گرفته شده نه در جانب وارث.

ج) وارث باید شخصی باشد که به لحاظ حقوقی دارای اقتضای ارث بردن از مورث خود باشد. یعنی او ابتدا و بدون در نظر گرفتن صفتی که در وی به وجود آمده یا فعلی که از وی بروز کرده است، باید قابلیت ارث بردن از ترکه مورث خود را داشته باشد، ولی به جهت بروز آن صفت یا سرزدن آن فعل خاص به حکم شرع از ارث بردن محروم شده است. به عنوان مثال قاتل عمدی و از روی علم بدون در نظر گرفتن عمل قتل عمدی که از وی سر زده است، باید قابلیت ارث بردن از مورث خود را از طریق نسب یا سبب صحیح دارا باشد. منتهی با سرزدن عمل قتل از وی در حق مورث، مانع ارث بردن او از مورث است.

د) با در نظر گرفتن این تعریف، وجود حملی که در هنگام فوت مورث قابلیت ارث بردن را از او دارد، باز نمی‌تواند به عنوان مانع فرض شود. زیرا همان طوری که در تعریف

۱- رک، جعفری لنگرودی، وصیت و ارث، ص ۲۷۴.

بیان شد وجود صفت خاص در وارث یا سرزدن عملی یا فعلی از او، که به حکم شرع رابطه‌ی عمل از ارث بردن ممنوع شرط شده است. در حالی که در ما نحن فیه وجود حمل قابل وراثت به هنگام فوت مورث، صفت یا فعل محسوب نمی‌شود، بلکه می‌تواند به عنوان حاجبی که وجودش باعث حرمان ورثه از بعضی یا کل ماترک گردد به حساب آید.

احصای موانع ارث در مذاهب اسلامی

الف) تعداد موانع ارث در فقه امامیه

در بررسی کتاب‌های فقهی امامیه این گونه به دست می‌آید که بیشتر فقهای امامیه را عقیده بر آن است که سه عامل کفر، قتل، رقیقیت از موانع ارث به‌شمار می‌آیند و سایر مذاهب اسلامی بر مانعیت سه عامل مذکور اتفاق دارند. (طوسی، خلاف فی الفقه، ج ۲، ص ۷۳). ولی در بین فقهای امامیه عده‌ای تعداد موانع را بیش از سه مورد ذکر کرده‌اند. اینان «ولادت از زنا» و «لعان» را نیز جزو موانع یاد شده به حساب آورده‌اند و موانع را پنج تا ذکر کرده‌اند. (خمینی، سید روح‌الله، تحریرالوسیله، ۳۶۴/۲). بعضی دیگر هم چون شید اول در کتاب «اللمعه الدمشقیه» هفت مورد ذکر کرده‌اند و این در حالی است که همین نویسنده در کتاب دیگر خود یعنی «الدروس» تعداد موانع را بیست مورد آورده است: این موارد عبارتند از: ۱- رقیقیت ۲- کفر ۳- قتل ۴- لعان ۵- تولد از زنا ۶- شک در نسب ۷- غیبت منقطععه وارث ۸- دین مستغرق در ترکه ۹- علم به اقتران مرگ متوارثین ۱۰- حمل قابل وراثت مادامی که به دنیا نیامده است ۱۱- وجود وارث اقرب ۱۲- واقع کردن عقد توسط مریض در مرض موت خویش بدون اذن ورثه ۱۳- طفلی که بدون حرکت و گریه به دنیا آمده و علم به حیات وی پس از به دنیا آمدن نیست. ۱۴- شک در حریت و عبدیت وارث ۱۵- منع به اندازه‌ی حبوه ۱۶- منع به اندازه‌ی کفن ۱۷- منع به اندازه‌ی ثل ترکه در اثر وصیت ۱۸- موقوفه بودن ترکه ۱۹- درآمدن عبد جانی به بندگی مجنی علیه با ولی مجنی علیه بر اثر جنایت که این عمل وی مانع از ارث

بردن ورثه عبد از او می‌شود. ۲۰- تبری نزد حاکم شرع از گناهان فرزند و میراثش.

(عاملی [شهید اول]، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، ص ۲۳۵).

فقیه دیگری هم چون شیخ بهاء‌الدین عاملی در کتاب «جامع عباسی» به موانع بیست‌گانه که شهید اول در کتاب «الدروس» ذکر کرده، سه مانع دیگر افزوده است که عبارتند از: ۱- فرزند داشتن زن از شوهر اول خود که موجب محرومیت وی از ارث شوهر دومی می‌شود ۲- شیردادن همسر بزرگ‌تر به همسر کوچک‌تر شوهر خویش که باعث حرمت ابدی زن بزرگ‌تر به شوهر می‌گردد و در نتیجه ممنوع از ارث او می‌شود. ۳- محروم کردن پدر فرزند خود را از ارث بردن که در این صورت فرزند مذکور از ثلث ما ترک پدر محروم می‌گردد. (عاملی، جامع عباسی، ص ۳۹۵).

با توجه به تعریفی که از معنای مانع در ابتدای پژوهش داشتیم از بررسی موانع یاد شده به این نتیجه می‌رسیم که به جز موارد قتل و کفر و رقیبت، مابقی به نوعی مشمول تعریف مانع نیستند، زیرا در تعریف مانع دانستیم که وارث در درجه‌ی اول باید به وسیله‌ی نسب و سبب صحیح به مورث خود منتسب باشد، و دیگر این که در طبقه و درجه‌ی خود که به واسطه قرار گرفتن در آن طبقه ارث بر شده‌اند قرار گرفته باشد. پس این چنین شخصی که بالذات وارث شرعی مورث خود است، به واسطه‌ی وجود صفت یا حدوث فعلی از ارث مورث خود محروم شده باشد و این محکومیت هم به حکم شرع صورت گرفته باشد در حقیقت مانع شرعی وجود پیدا کرده است و این در حالی است که موارد ذکر شده از سوی قائلین، آن گونه است که یا اصلاً وارث از راه نسب و سبب صحیح به مورث خود منسوب نمی‌شود، همانند فرزند مشکوک النسب، یا این که وجود صفت یا حالت خاصی در شخص وی در نظر گرفته نشده، بلکه وجود آن صفت یا حالت در مورث یا ترکه و یا اشخاص دیگر ملاک قرار گرفته است. با دقت در این خصوص می‌توان به این معنا پی برد که کاربرد کلمه مانع در کتاب‌های فقهی ماگاه خالی از تسامح تعبیر نبوده و شاید به هم این خاطر بوده است که برخی نویسندگان کتب فقهی پس از ذکر موانع کفر، قتل و رقیبت، تحت عنوان موانع ارث، از مابقی موارد هم‌چون ولادت از زنا یا غیبت منقطعه یا حمل قابل وراثت در حین فوت مورث، یا لعان، تحت عنوان لواحق اسباب منع ارث یا کرده‌اند.

ب) تعداد موانع ارث در نزد فقهای سایر مذاهب اسلامی

تعداد موانع ارث در نزد فقهای اهل سنت نیز مورد اختلاف است. اما همان گونه که پیش از این بیان کردیم، در مانعیت سه عامل قتل، رقیبت، کفر در بین آنها هم چون فقهای امامیه اختلافی نیست. لازم به ذکر است که درین علمای اهل سنت از عامل کفر تحت عنوان «اختلاف دین» نامبرده شده است. گروهی هم چون سرخسی حنفی در کتاب «المبسوط» و شافعی صغیر در «نهایه المحتاج» فقط به ذکر این سه مانع اکتفا کرده‌اند، اما برخی تعداد موانع را چهار (للجرجانی، شرح السراجیه، ص ۲۴، ۱۸) و برخی شش (ابن قدامه، مغنی، ج ۲۶۶/۶، ۲۷۰، ۲۹۱، ۲۹۸). و برخی هفت (همانجا) و برخی ده (الدسوقی، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ۳۶۰/۲) ذکر کرده‌اند.

ج) تعداد موانع ارث در نزد فقهای حنفی

فقهای حنفی، قتل، رقیبت، اختلاف دین و را از موانع ارث برشمرده‌اند. (ابن عابدین، رد المختار علی الدرالمختار، ۵/۵۴۳، ۵۴۱). ضروری در «الکتاب» تعداد موانع ارث را چهار مورد ذکر کرده است. اما برخی از فقهای حنفی دو مانع بر موانع چهارگانه ضروری افزوده‌اند که در نزد آنان تعداد موانع شش مورد است. آن دو مانع عبارتند از:

- ۱- مجهول بودن تاریخ مرگ مردگان. همانند غرق شدگان، آتش سوختگان، مه‌دوم علیهم و کشته شدگان در یک لحظه.
- ۲- مجهول بودن وارث

د) تعداد موانع ارث در نزد فقهای مالکی

علمای مالکی تعداد موانع را ده تا ذکر کرده‌اند که به ترتیب عبارتند از: ۱- اختلاف دین ۲- رقیبت ۳- قتل عمد ۴- لعان ۵- زنا ۶- شک در مرگ مورث هم چون اسیر و مفقود ۷- حمل ۸- شک در حیات مورث ۹- شک کردن تقدم مرگ مورث یا وارث ۱۰- شک در ذکوریت یا اناثیت (رک، ابن الرشد، بدایة المجتهد نهایة المقتصد، ۳۴۴/۲)

و) تعداد موانع ارث در نزد فقهای حنبلی

علمای حنبلی نیز سه مورد قتل، رقیبت و اختلاف الدین را به عنوان موانع ارث ذکر کردند. (بهوتی، کشاف القناع، ۴/۴۴۸)

ه) تعداد موانع ارث در نزد فقهای شافعی

فقهای شافعی علاوه بر سه مانع مذکور یعنی قتل، رقیبت و اختلاف دین، سه مانع دیگر بر موانع بالا افزوده‌اند. بنابراین نزد آنان موانع ارث شش مورد هستند که سه مورد دیگر عبارتند از:

۱- اختلاف کفار اصلی به حرابت و ذمه ۲- ارتداد ۳- دور حکمی. (رملی، نهایی المحتاج الی شرح المهناج، ۲۷/۶ و ۲۶)

پس از بیان و احصای موانع ارث در نزد فقهای امامیه و سایر مذاهب، اجمالاً مواردی را که فقط اهل سنت از آنان تحت عنوان موانع یاد کرده‌اند و بعضی از علمای امامیه برخی از آنها را در ردیف مانع برشمرده‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهیم. این موارد عبارتند از: ۱- ارتداد ۲- اختلاف به ذمه و حراجت ۳- دور حکمی ۴- شک در تقدم موت مورث یا وارث ۵- نبوت

پس از بیان نظریات کلی فقهای اهل سنت در باب موانع ارث، به شرح هر یک از موانع می‌پردازیم.

بحث اجمالی در برخی موانع ارث

الف) ارتداد:

یکی از موانع ارث در نزد فقهای اهل سنت ارتداد است. هر چند در بین فقهای مذاهب چهارگانه، فقها مذهب شافعی ارتداد را به عنوان مانعی مستقل ذکر کرده و این در حالی است که در سایر مذاهب از ارتداد به عنوان مانعی مستقل نام نبرده‌اند، بلکه تحت عنوان «اختلاف دین» از آن سخن گفته‌اند. آنان را عقیده بر این است که مرتد مطلقاً ارث نمی‌برد و ارث نمی‌دهد، خواه شخص مرتد از اسلامی برگشته باشد و یا از

دینی به جز اسلام. مانند این که نصرانی، یهودی می‌شود. یهودی، نصرانی می‌شود. (شافعی، مغنی المحتاج فی شرح المهنج، ۲۵/۳).

شافعی و احمد بن حنبل و مالک معتقدند که مال شخص مرتد به عنوان «فیء» به بیت المال منتقل می‌شود، خواه آن مال را در حال مسلمان بودنش به دست آورده باشد یا در حال ارتدادش، خواه قائل به این باشیم که با ارتداد ملکیتش زایل شده یا زایل نشده باشد. در هر حال مال شخص مرتد به عنوان فیء به بیت‌المال منتقل می‌شود و در این حکم فرقی میان زن و مرد نیست، هر دو کشته می‌شوند. اما حنفیه اموال زن مرتده را به ورثه او می‌دهند، زیرا آنان نیز همانند امامیه معتقدند که زن مرتده، کشته نمی‌شود و باید حبس شود تا به اسلام برگردد یا این که بمیرد. (طوسی [شیخ طوسی]، اختلاف، ۷۳/۲).

ابوحنیفه و الثوری معتقدند مالی را که شخص مرتد در حال محترم بودن خویش به دست آورده، مسلمان از آن ارث می‌برد و آن چه را که شخص مرتد در حال مباح بودن خویش به دست آورده به بیت المال منتقل می‌شود (رک، همو، همان جا).

عمر بن عبدالعزیز و فتاده گفته‌اند: که مال شخص مرتد از آن پیروان ملت و آیینی است که به آن منتقل شده، یعنی اگر شخص مرتد به یهودیت روی آورده پس یهودیان از او ارث می‌برند و اگر به نصرانیت روی آورده نصرانی‌ها از او ارث می‌برند.

ارتداد و احکام آن نزد فقهای امامیه

همان‌گونه که پیش از این آمد، فقهای امامیه به عکس بعضی مذاهب که ارتداد را به عنوان مانعی مستقل ذکر کرده‌اند، آن را در ضمن بحث کفر که یکی از موانع ارث است مطرح کرده و در تعریف کفر آورده‌اند.^۱ و ما در این مقوله چون نظرهای برخی مذاهب را نقل کردیم به طور خلاصه ارتداد و احکام آن را از دیدگاه فقهای شیعه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- «وَ هُوَ مَا يَخْرُجُ بِهِ مَعْتَقِدُهُ عَنِ سَمَةِ الْإِسْلَامِ»؛ «وَ هُوَ كُلُّ يَخْرُجُ بِهِ مَعْتَقِدُهُ مِنْ دِينِ الْإِسْلَامِ سِوَاءِ كَانُ حَرَبِيًّا أَوْ ذَمِيًّا أَوْ مُرْتَدًّا أَوْ عَلَى ظَاهِرِ الْإِسْلَامِ إِذَا جَدَّ مَا يَعْلَمُ ثُبُوتَهُ مِنَ الدِّينِ ضَرُورَةً» (رک، حلی، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، مندرج در سلسله الینابیع الفقهیه، ۳۸۸/۲۲)

علمای امامیه در ابتدا ضمن تقسیم مرتد به دو دسته‌ی مرتد فطری و مرتد ملی و ارایه‌ی تعریف برای هر یک از این دو دسته به طرح مسأله پرداخته‌اند. ابتدا تعریفی از اقسام مرتد را ارائه می‌شود، سپس به احکام مربوط به مرتدین پرداخته می‌شود.

مرتد فطری، به کسی گفته می‌شود که مسلمان متولد شده یا در حین انعقاد نطفه‌اش یکی از والدین او مسلمان بوده‌اند و سپس از اسلام باز گردد.

مرتد ملی، آن است که کافر متولد شده و در حین انعقاد نطفه‌اش پدر و مادرش کافر بوده‌اند و بعد در هنگام بلوغ اسلام اختیار کرده و سپس از اسلام برگشته است.

حکم مرتد فطری در نزد فقهای امامیه آن است که از زمان ارتدادش کشته می‌شود و یا اگر کشته نشود در حکم مرده محسوب می‌شود. بنابراین اموالش در بین ورثه‌ی مسلمانان تقسیم می‌شود و اگر از نسب و سبب دارای ورثه‌ی مسلمان نباشد، اموال او به امام منتقل می‌شود و زنش عده نگه می‌دارد و به هیچ وجه توبه‌ی او پذیرفته نمی‌شود، اگر چه در واقع بین او و خدا توبه‌اش پذیرفته شده باشد، ولی توبه‌ی او به ظاهر پذیرفته نیست و باعث سقوط حد و حکم نمی‌شود. اگر مرتد فطری به دار الحرب فرار کرده و در آن جا مرد یا کشته شد اموالش از آن ورثه مسلمان است و به هیچ وجه ورثه‌ی کافر از او ارث نمی‌برند. اما در مورد زن مرتده اگر ارتدادش فطری باشد از او می‌خواهند که توبه کند و اگر توبه نکرد کشته نمی‌شود، بلکه حبس می‌شود و در هنگام نماز زده می‌شود و یا در کارهای سخت به کار گرفته می‌شود، تا این که یا توبه کند یا در هم این حالت بمیرد. (عاملی [شهید ثانی]، روضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه، ۳۰/۸).

حکم مرتد ملی اگر بعد از این که از مرتد ملی خواسته شد توبه کند، او پذیرفت و توبه نمود، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و گرنه کشته می‌شود و زنش باید عده نگه دارد و اگر در مدت عده‌ی شخص مرتد توبه نمود نسبت به زنش محق است.

اگر همسر مرتد ملی در حال عده بمیرد مرتد از او ارث نمی‌برد و اموالش بین ورثه‌اش تقسیم نمی‌شود تا این که بمیرد یا کشته شود و اگر چه به دار الحرب ملحق می‌شود، مالش در ملکیتش باقی است و با ارتدادش مالکیت او زایل نشده است (طوسی، خلاف فی الفقه، ۷۴/۲ و ۷۳).

(ب) وحدت زمان فوت متوارثین:

از جمله مواردی که اهل سنت به عنوان مانع ارث از آن یاد کرده‌اند، یکی بودن زمان فوت متوارثین است. در بین علمای اهل سنت، شافعی و ابوحنیفه و مالکیه معتقدند که اگر جماعتی در جنگ یا غرق یا هدم کشته شوند و دانسته نشود کدام یک قبل از دیگری مرده است، اگر اهل میراث باشند آن‌ها از یکدیگر ارث نمی‌برند و میراث آن‌ها از آن خویشاوندان به جای مانده از آن‌هاست و در صورت نداشتن خویشاوندی که از آن‌ها ارث ببرد میراث آن‌ها از آن بیت المال است. (ابن عابدین، رد المختار علی الدرالمختار، ۵/۵۴۳، ۵۴۱).

شیخ طوسی در کتاب «خلاف» بعد از بیان مسأله می‌فرماید: آن‌ها از یکدیگر ارث می‌برند، اما از نفس ماترک یعنی غیر از آن چه که دیگری از او ارث برده است و حضرت علی(ع) را قائل به این رأی می‌داند و یکی از دو روایت رسیده از عمر نیز گویای این مطلب است. و به این قول نیز شریح و ایاس بن عبدالله ... و حسن بصری و شعبی و سفیان ثوری و ابن ابی لیلی نیز قایلند که میت از میت ارث می‌برد (نائب زاده، ترجمه‌ی کتاب خلاف شیخ طوسی [ارث، وصیت]، مسأله ۵۱/۲۳، ۵۲).

آیا حکم غرق و مهدوم علیهم را می‌توان به موارد دیگر نیز سرایت داد؟

اما در این که آیا این حکم را می‌توان به موارد دیگری هم چون کشته شدن یا سوختن تعمیم داد، در میان علمای شیعه اختلاف است. گروهی را عقیده بر این است که ارث بردن چون مشروط است به زنده بودن وارث پس از مرگ مورث، و چون این شرط در این‌جا مجهول است پس نمی‌توان بدون شرط حکم کرد و دو مورد غرق و مهدوم علیهم به استناد روایات و اجماع از این قاعده‌ی کلی خارج شده‌اند ولی بقیه‌ی صور آن در تحت این قاعده باقی مانده‌اند. یعنی چون حکم مزبور برخلاف قاعده است و دلیل خاص فقط زیراوار رفتگان و غرق شدگان را خارج کرده است، بنابراین تعدی از مورد نص جایز نیست و به این ترتیب به عدم تعدی از مورد نص قائل شده‌اند، بنابراین مال هر یک به وارث خود می‌رسد (المفید [شیخ مفید]، مقنعه، مندرج در سلسله الینابیع الفقیهه، ۱۰۶/۲۲ و ۱۰۷، ۲۲۱).

گروهی دیگر از علما، از قبیل شیخ طوسی در کتاب «نهایه» و ابن جنید و ابن الصلاح و ابن حمزه معتقدند این حکم را می‌توان به تمام اسباب عمومیت داد، زیرا علت و سبب تورات در هدم و غرق اشتباه تقدم و تأخر مرگ است که ناشی از سببی است، و چنین سببی در مواردی دیگر هم چون سوختن و کشته شدن نیز موجود است. وجود علت نیز مستلزم معلول است. (طوسی، مبسوط فی فقه الامامیه، ۱۱۹/۴).

دلیل بر توارث غرق و مهدوم علیهم از یکدیگر در نزد فقهای امامیه

روایت‌های زیر، دلایل این حکم را تشکیل می‌دهد.

از قول ابن جعفر (ع) که فرموده حضرت علی (ع) درباره مردی و زنی که خانه‌ای بر سرشان خراب شده بود و مرده بودند و معلوم نبود که کدام یک زودتر مرده‌اند حکم فرمود که ارث می‌برند هر یکی از آنها از دیگری هم چنانکه خداوند از برای ورثه‌ی ایشان فرض کرده است (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۵۹/۹).

عبدالرحمن ابن عبدالله گفت از ابی عبدالله (ع) درباره‌ی گروهی که غرض می‌شوند و خانه بر رویشان خراب می‌شود پرسیدم؛ حضرت فرمود؛ بعضی از بعضی دیگر ارث می‌برند.^۱

طریقه‌ی ارث بردن مهدوم علیهم و غرق از یکدیگر

در بین علمای شیعه در طریقه ارث بردن زیر آوار ماندگان و غرق شدگان اختلاف است. اکثریت را عقیده بر این است که هر یک از آنان از ترکه دیگری، منهای آنچه که از راه ارث بردن به او می‌رسد؛ ارث خواهد برد (محقق حلی، شرایع الاسلام، مندرج در سلسله الینابیع الفقهیه، ۴۱۱/۲۲).

و در این باره علامه حلی (ره) در کتاب «مختلف الشیعه فی الاحکام الشریعه» ضمن طرح مسأله و نظرهای دو گروه، این چنین می‌نویسد: «علمای ما در میراث غرق اختلاف کرده‌اند، شیخ (ره) فرمود آنها از یک دیگر ارث می‌برند بعضی از بعضی دیگر از نفس مارکاش نه از آن چه که از دیگری به ارث برده است». و این قول را به شیخ علی

۱- «یورث بعضهم من بعض»

بن بابویه و پسرش صدوق (ره) نسبت می‌دهد و در ادامه ابن ابی عقیل و ابی الصلاح و ابن البراج و ابن حمزه را جزو قایلین به این قول می‌شمارند و خود نیز این نظر را می‌پذیرد (۳۱۰/۴).

دلیل بر پذیرش خود را این روایت قرار داده است، که: حمران ابن اعین از امیرالمؤمنان (ع) ذکر کرده است درباره خانواده‌ای که همه غرق شده‌اند، رسیده است که درباره‌ی آنان فرموده اینان از آنان و آنان از ایشان ارث می‌برند و از آن چه ارث داده‌اند ارث نمی‌برند (محمد بن حسن، وسائل الشیعه، باب میراث مهدوم و غرقى باب ۳، ح ۲، ج ۱۷)، و هم چنین روایتی از عبدالرحمن ابن الحجاج در روایت صحیحی از امام صادق (ع) نقل کرده است، درباره دو برادر که مرده‌اند و یکی از آن‌ها صد هزار درهم داشته و یکی هیچ نداشته است و با هم سوار کشتی شدند و غرق شده‌اند و معلوم نیست کدام اول مرده است فرموده‌اند: «دارایی به ورثه کسی می‌رسد که چیزی نداشته و به ورثه آن کس که صد هزار درهم داشته چیزی نمی‌رسد». (طوسی، التهذیب، ۳۶۰/۹؛ حلی، مختلف الشیعه، ۱۰۱/۹).

در حکم این مسأله که طریق ارث بردن غرقى و مهدوم علیهم چگونه باید باشد در بین صحابه و ائمه اربعه نیز اختلاف است. گروهی هم چون مالک و ابوحنیفه و شافعی بر این عقیده‌اند که میراث هر یک به وارثین خودش می‌رسد و در این باره گفته‌اند که هر یک را زنده یا مرده فرض کنیم و به بیان دیگر هر یک را مقدم و دیگری را موخر فرض کنیم ترجیح بلا مرجح است. ولی همان طوری که شیخ طوسی در کتاب خلاف از حضرت علی (ع) ذکر کرده‌اند و در یکی از دو روایت نقل شده از عمر به خطاب و اهل کوفه و جمهور بصریین نقل شده که آنان گفته‌اند که از یکدیگر ارث می‌برند، اما از اصل دارایی، نه از آن چه که از یکدیگر ارث می‌برند. (نائب‌زاده، مسأله‌ی ۵۲/۲۳).

ج) آیا کافر حربی از کافر ذمی ارث می‌برد (اختلاف به حربی و ذمی بودن در کفار)

یکی دیگر از موانع ارث در نزد اهل سنت، اختلاف به حربیت و ذمه است. در بین علمای مذاهب اربعه، شافعی و ابوحنیفه اختلاف متواترین به حرابت و ذمه را یکی از موانع ارث به شمار آورده‌اند و معتقدند که اگر دو کافر، یکی حربی و یکی ذمی باشد، چون مختلف هستند از یکدیگر ارث نمی‌برند و هم چنین کافر حربی از ذمی و معاهد و

مستأمن ارث نمی‌برد و هم چنین آن‌ها از حربی ارث نمی‌برند، اما بر این استثناء دلیلی ذکر نکرده‌اند. از سویی قائلین به این عقیده (شافعی و ابوحنیفه) ملل مختلفه غیر مسلمان را در حکم یک ملت می‌دانند و تصریح دارند که یهودی، نصرانی و مجوسی از یکدیگر ارث می‌برند ولی با این وجود در این مورد این چنین فتوی داده‌اند، به خصوص این که ارث نبردن ذمی از کافر هم چون ارث نبردن مسلمان از کافر است، اما در نزد علماء امامیه همان طوری که عن قریب در بحث کافر خواهد آمد، از کافر اصلی، به شرطی که هیچ ورثه مسلمانی از وی به جا نماند، کافر ارث می‌برد و اختلاف در حرابت و ذمه مانعی در ارث بردن آن‌ها از یکدیگر نیست (رملی، نهایة المحتاج الی شرح المهنج، ۲۶۱۶).

د- دور حکمی

یکی از موانع ارث در نزد اهل سنت دور حکمی است، ابتدا تعریفی از آن ارایه می‌شود و سپس به نقل اقوال مختلف در این باره می‌پردازیم.

تعریف دور حکمی؛ عبارت از آن است که ارث بردن کسی موجب ارث نبردن او بشود. به عنوان مثال اگر برادر متوفی که برادر منحصر به فرد اوست و حاجب تمام ترکه است، اقرار به وجود پسری برای متوفی نماید در این حالت چون «مقر» وارث و حاجب تمام ترکه است، نسب پسر متوفی ثابت می‌شود، ولی به واسطه‌ی حصول دور، ارث نمی‌برد، زیرا اگر پسر متوفی را وارث بدانیم در این صورت برادر متوفی وارث حاجب تمام ترکه نیست و محروم از ارث می‌شود زیرا پسر حاجب اوست و در این حالت اقرارش موثر نیست. و در نتیجه نسب پدر هم ثابت نمی‌شود و چون ارث دادن به برادر متوفی موجب ارث ندادن به اوست پس ارث نمی‌برد. شافعی در این مسأله دو قول دارد.

(کردستان، حاج سید محمد، راهنمای مذهب شافعی، ۹۸/۳)

۱- نسب پسر ثابت می‌شود ولی به واسطه‌ی حصول دور ارث نمی‌برد. ۲- هم ارث می‌برد و هم نسبش ثابت می‌شود. احمد بن حنبل و ابوحنیفه با قول دوم شافعی موافقند مالک و اصحابش، برعکس قول اول شافعی را پذیرفته‌اند. مگر این که در باب ثبوت نسبت معتقدند که لازم است دو نفر عادل اقرار کنند و حاجب بودن معترف شرط نیست (ابن رشد، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، ۳۵۳/۲).

لازم به ذکر است در کتاب «عول و تعصب» نسبت به آرای مختلف بالا ایرادهایی وارد شده که در این جا به چند مورد آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- شافعی در رأی اول خود گفته است، چون اقرار کننده وارث است، نسب پسر ثابت می‌شود. باید دانست که رأی او بر هیچ گونه اصل و میزان صحیحی استوار نیست، زیرا میان حاجب بودن وارث و ثبوت نسب، هیچ گونه ملازمه‌ای وجود ندارد.

۲- شافعی علت ارث نبردن پسر را با فرض ثبوت نسب او، حاجب بودن میت پنداشته است. این تعلیل نیز غیر صحیح است، زیرا برادر تا اقرار نکرده وارث حاجب می‌باشد و چون اقرار نموده موضوع منقلب می‌شود و بر اثر تبدیل موضوع در ظاهر بر حسب اقرارش، دیگر وارث نیست تا حاجب باشد یا نباشد، زیرا معلوم است که وی قبل از اقرار، وارث حاجب بود و بعد از اقرار عنوان مزبور برای او باقی نمی‌ماند تا اقرارش موثر نباشد و در این صورت وجهی برای عدم تأثیر اقرار وجود ندارد. و به موجب «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» که عموم آن مورد قبول تمامی فقهاء اهل سنت است هیچ‌گونه حقی بر ترکه متوفی ندارد و تمامی آن متعلق به مقرر له است.

۳- میان وارث بودن مقرر له و ثبوت نسب او ملازمه‌ای نیست، زیرا اقرارکننده به لوازم اقرار خود مأخوذ است، هر چند مخالف با واقع و علم خود و دیگران باشد و اثر اقرار او در این مسأله فقط وجوب تسلیم ترکه است به مقرر له، و تسلیم کردن ترکه به او دلیلی بر ثبوت او نمی‌شود و نسب او را ثابت نمی‌کند (رک، نجات، ۲۸۳، ۲۸۲)

۴- رأی دوم شافعی که هم ارث می‌برد و هم نسبش ثابت می‌شود که موافقت احمد بن حنبل و ابوحنیفه را نیز به دنبال داشته، مورد اشکال و مخالف با مبانی فقهی و خارج از موازین قضای اسلامی است. زیرا بنابر این قول اقرار قائم مقام بینه است، اما نه در تمام موارد، بلکه نسبت به همان اثری که به ضرر شخص اقرارکننده می‌باشد. اما آثار و لوازم دیگرش را ثابت نمی‌کند.

قول مالک مبنی بر این که ارث می‌برد ولی برای ثبوت نسب لازم است که دو نفر عادل از ورثه اقرارکننده و حاجب بودن معترف کافی نیست، با آن چه که در فقه امامیه در نظایر این مسأله وجود دارد و به آن فتوی داده‌اند چندان اختلافی ندارد. زیرا نزد ایشان ارث بردن مقرر له مسلم است اما ثبوت نسب او منحصر به این نیست که دو نفر

عادل از ورثه اقرار نمایند، برای این که نسب به شیوع و استفاضه و یا به شهادت دو نفر عادل، هر چند که از ورثه نباشند ثابت می‌شود، مشروط بر آن که مقله نسب را تصدیق نماید. مانند این مسأله را شیخ طوسی (ره) در کتاب «الخلافا» در باب اقرار بیان کرده است (۶۶۵/۱). و آن این که هرگاه شخصی از دنیا برود و دارای دو پسر باشد و یکی از آن دو اقرار کند که شخص سومی برادر آن‌ها است و آن پسر دیگر متوفی این ادعا را انکار کند، شیخ فرموده است که با اقرار آن برادر نسب شخص سوم ثابت نمی‌شود. و در این حکم اختلافی نیست و اختلاف در این است که آیا آن شخص در ترکه میث با آن دو پسر مشارکت می‌کند یا خیر؟ و شیخ فرموده است که نزد ما امامیه با آن دو پسر مشارکت می‌کند و برقرارکننده است که یک سوم از آن‌چه را که در دست دارد به مقله بدهد. و همچنین فرموده که قول مالک و ابن ابی لیلی نیز همین است که مقله ارث می‌برد و اما نسبت او ثابت نمی‌شود. (شیخ طوسی، خلاف فی الفقه، ۶۶۵/۱)

به هر حال باید دانست که بر شمردن دور حکمی، به عنوان یکی از موانع ارث در کتاب‌های متقدمان و متأخران اهل سنت کمتر مورد نظر بوده است.

و- نبوت:

یکی از مسایل مورد اختلاف در بین علمای شیعه و اهل سنت مسأله «مانعیت نبوت» از ارث است. از نظر برخی علمای اهل سنت نبوت از موانع ارث محسوب می‌شود آن‌ها معتقدند که انبیای مورث واقع، نمی‌شوند (شافعی، مغنی المحتاج، ۲۶/۳).

این مسدله برای اولین بار در زمان خلافت خلیفه اول، ابوبکر مطرح شد. پیامبرگرامی اسلام (ص) در زمان حیات‌اش فدک را به حضرت فاطمه الزهرا (س) بخشیدند، ولی بعد از وفات ایشان ابوبکر و عمر بن خطاب به استناد این سخن که^۱ «ما انبیاء الهی ارث برده نمی‌شویم آن‌چه از ما باقی مانده است صدقه می‌باشد»، فدک را از حضرت زهرا (س) غصب کردند. حضرت فاطمه (س) به استناد آیه‌ای^۲ فرمودند که فدک را پیامبر (ص) از سهم غنایم به ایشان بخشیده‌اند. خلیفه‌ی اول از ایشان شاهد خواست که ایشان نیز

۱- «بخش معاشر الانبیاء لانورث ما ترکناه صدقه»

۲- «وأت ذالقربی حقه»

کسانی هم چون، حضرت علی(ع) و حسن و حسین(علیهما السلام) و ام ایمن را برای شهادت آوردند ولی شهادت آن‌ها را نیز نپذیرفتند و برخلاف موازین قضای اسلامی از آن حضرت خلع ید کردند و بعدها در دوران خلافت مروانی و عباسی بعضی از آن‌ها که خود را دادگر می‌دانستند هم چون عمر بن عبدالعزیز و مأمون عباسی، فدک را به فرزندان حضرت فاطمه(س) باز گرداندند، ولی خلفای بعدی دوباره آن را غصب کردند. اجمالاً باید بگوییم که به اجماع اهل بیت و اتفاق امامیه نبوت از موانع ارث به‌شمار نمی‌رود و حضرت فاطمه(س) به جهت این که وارث نسبی پیامبر(ص) بوده‌اند، تمامی ترکه آن حضرت به استثنای یک هشتم به ایشان تعلق گرفته است و چون تعصیب از نظر فقه امامیه باطل است، عباس ابن عبدالمطلب از باقیمانده نصف آن حضرت و ازدواج ایشان حقی نداشته است و این باقیمانده نیز ردأً به ایشان تعلق می‌گرفت و اگر بر فرض حضرت فاطمه(س) نیز نبود و عباس ابن عبدالمطلب هم از پیامبر ارث نمی‌برد، چون که عباس عموی پدری پیامبر(ص) بود و عقیل و حضرت علی(ع) و عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب پسر عموی ابوبین آن حضرت بوده‌اند و پسر عم ابوینی در میراث بر عم ابی مقدم است.

علامه مجلسی پس از نقل کلام مصباح از کتاب «کشف» این مضمون را نقل کرده و حمیدی در جمع بین صحیحین چنین روایت کرده است:

فاطمه(س) از ابوبکر خواسته است که قسمت میراث او را بدهد و در روایتی دیگر است که فاطمه(س) و عباس نزد ابوبکر رفته و میراث خود را از زمین پیامبر در فدک و از سهم او از خیبیر مطالبه کرده‌اند و ابوبکر در پاسخ به آن‌ها گفته است: من از پیامبر شنیدم که گفته:

«ما از آن چه که عنوان صدقه ترک کردیم ارث نمی‌بریم، بلکه خانواده پیامبر فقط از این مال می‌خورد»^۱.

و من هرگز از کاری که دیدم پیامبر(ص) می‌کرد دست برنخواهم داشت و همان‌گونه خواهم کرد که او کرده است، چون پیامبر(ص) درگذشت، فاطمه(س) به ابوبکر گفت همانا پیامبر(ص) فدک را به من داده پس آن را برای من بگذار، ابوبکر بر این مدعای

۱- «لأنورث ما ترکنا صدقه انما یا کل آل محمد من هذا المال.»

حضرت شاهد طلب کرد و حضرت امیرالمؤمنان(ع) را برای شهادت آورد. ابوبکر شاهدهی دیگر خواست، ام ایمن شهادت داد، ابوبکر گفت ای دخت پیامبر تو می‌دانی شاهد باید دو مرد عادل یا یک مرد عادل و دو زن باشد. پس فاطمه بازگشت.

بر حسب منقولات معتبره، فدک در هنگام رحلت پیامبر(ص) در تصرف فاطمه(س) بود و او فدک را هدیه‌ی پیامبر(ص) و ملک خود می‌دانسته، اما خلیفه‌ی اول چون خلافت یافت فدک را تصرف کرده سپس فاطمه(س) بر وی به اعتراض برخاست و خلیفه از او بینه خواست، علی(ع) که به حسب روایت‌های کتاب‌های اهل تسنن، بدین مفاد که (او همیشه با حق و حق همواره با اوست) و ام ایمن هم با استناد به روایت معروف پیامبر(ص) به مفاد (ام ایمن از اهل بهشت است) و هم چنان که بر حسب روایات متظاهره و مستفیض امام حسن و امام حسین علیهماالسلام (دو سرور اهل بهشتند) به نفع فاطمه(س) شهادت داده‌اند. اما این بینه با این که بنا بر موازین فقهی از متصرف نباید خواسته شود، با این بهانه که علی ذی نفع است و ام ایمن زن است و حسنین هم صغیر و به هر حال با شهادت یک مرد و یک زن بینه تحقق نمی‌یابد مورد قبول خلیفه قرار نگرفت، بر حسب برخی روایات از طریق شیعه، «اسماء بنت عمیس»، زن خلیفه‌ی اول، نیز به بهانه‌ی دوستی با جعفر طیار مورد توجه واقع نگردیده است.

باری به هر جهت شاید حضرت فاطمه(س) پس از این که ملک از تصرفش خارج شد و بینه‌اش پذیرفته نگردید، راه دعوی ارث پیش آورده و خواسته است اگر از این راه هم بشود حق خود را حفظ کند، در این هنگام خلیفه به آن حدیث مشهور که به تصریح تاریخ‌نویسان از اهل سنت راوی آن تنها خود خلیفه استناد جسته و در حقیقت آیات منصوصه مورد استناد حضرت فاطمه(س) را به خبر واحد تخصیص داده و عمومات را بدین وسیله مخصوص ساخته است. فاطمه الزهرا(س) در قسمتی از خطبه معروفشان در این باره استدلالی فقهی دارند، و می‌فرمایند: آیات بر خلاف پیامبر کتاب خدا را کنار گذاشتید و آن را پشت سرافکندید؟ خدای تبارک و تعالی می‌فرماید سلیمان از داوود ارث برده است و در قضیه یحیی بن زکریان خدای عزوجل گفته است: پروردگارا مرا فرزندی بخش که از من و از خاندان یعقوب ارث برد و باز عزذکره فرموده: برخی از

خویشاوندان، ارث را سزاوارترند از بعضی دیگر، و هم چنین فرموده: «خدا شما را درباره‌ی فرزندان سفارش می‌کند و می‌فرماید مرد را دو برابر زن ارث می‌رسد»، گفته «اگر کسی مال فراوان از خود به جای گذاشته وصیت برای پدر و مادر و خویشان است به طور معروف، خداوند چنان خواسته و شما چنین پندارید، که مرا از پدرم بهره و ارثی نیست و میان ما خویشی نمی‌باشد، آیا خدا شما را به آیه حکم خاصی خواسته و اختصاص داده که پیغمبر خود را از آن آیه و حکم بیرون ساخته، آیا می‌گویید اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی‌برند؟ آیا من و پدرم از یک ملت نیستیم، آیا شما در مورد عام و خاص قرآن از پیامبر(ص) دانایید، آیا حکم جاهلیت را می‌خواهید یا می‌طلبید؟ و آیا باید به جور و ستم مرا از ارث و حقم محروم سازید؟ (نائب زاده، مسأله‌ی ۴۲/۱۶، ۴۱).

موضوع دیگر در این رابطه‌ی موضوع مهم ذی‌القربی می‌باشد در جلد ششم بحارالانوار از علامه مجلسی نقل شده است که؛ پندارند که نزاع فاطمه(س) با ابوبکر درباره دو چیز است: میراث و نمله. در صورتی که در حدیث دیده‌ام که نسبت به امر دیگری نیز منازعه داشته‌اند و ابوبکر وی را از آن هم ممنوع ساخته است و آن عبارتست از سهم ذی‌القربی.

سرانجام آن گروه از اهل سنت، که نبوت را از موانع ارث برشمرده‌اند، معتقدند که انبیا، مورث واقع نمی‌شوند و از آن‌ها ارث برده نمی‌شود، زیرا مقتضی وراثت در این‌جا موجود نیست و مفقود بودن مقتضی وراثت را مستند به روایت مشهور (در صفحه‌های پیشین اشاره شد) کرده‌اند که به اعتقاد خود آنان فقط از قول ابوبکر نقل شده و خبر واحد است و از نظر امامیه این مطلب هم‌چنان که گفتیم باطل است، زیرا هم ادله‌ی عموم قرآنی و هم روایات رسیده از ائمه(علیهم‌السلام) در این زمینه گواه بر ارث بردن از پیامبر(ص) می‌باشد. (رک، شهابی، محمود، ادوار فقه، ۱۴/۳) و از طرفی پیش از این در تعریف مانع ارث گفتیم که مانع ارث وصفی است در وراثت مورث و در این‌جا به عنوان وصفی در مورث به کار رفته است که مانع بودن آن براساس تعریف یاد شده منتفی است.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. اصفهانی، راغب حسین. المفردات الفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم و دارالشامیه، ۱۴۱۲ه.ق. ۱۹۹۲م.
۲. ابن رشد، ابوالولید محمد بن احمد. بداية المجتهد و نهاية المقتصد. منشورالرضی قم: [بی تا]، [بی جا].
۳. ابن عابدین، محمد امین. حاشیه رد المختار علی الدر المختار. مصر: مطبعة البابی الحلبي، ۱۲۸۶ق.
۴. البهوتی، منصور بن یونس. كشف القناع عن متن الاقناع. ریاض: مكتبة النصر الحديثه، ۱۳۱۹ ه.ق.
۵. —، جرجانی، شرح السراجیه. مصر: مطبعة مصطفى البابی و اولاده، ۱۳۶۳.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. ترمینولوژی حقوقی. تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۶۳ش.
۷. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. وصیت و ارث. تهران: چاپ اول، سال ۱۳۶۳ش.
۸. الحر العاملی، الشیخ محمد بن الحسن [شیخ حر عاملی]. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. بیروت: دارالحیاء التراث العربی، [بی تا]، [بی جا].
۹. الحلّی، ابوالقاسم نجم الدین. شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ق.
۱۰. الحلّی، الحسن بن یوسف بن علی. مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم: منشورات مکتبه الداوری، [بی تا]، [بی جا].
۱۱. الخمینی، السید روح الله الموسوی [امام خمینی]. تحریر الوسيله. قم: انتشارات قدس محمدی، [بی تا]، [بی جا].
۱۲. الدسوقی، شمس الدین محمد عرفه. حاشیه الدسوقی علی الشرح الكبير. قاهره: المکتبه التجاریه، [بی تا]، [بی جا].
۱۳. الرملي، شمس الدین احمد. نهاية المحتاج الی شرح المنهاج. مصر: احمد مطبعه، مصطفى البابی، ۱۹۳۸م.
۱۴. شهابی، محمود، ادوار فقه. تهران: چاپ وزارت و فرهنگ ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۵. شافعی، شیخ محمد [معروف به خطیب شربینی]. مغنی المحتاج فی شرح المنهاج. مصر مطبعه البابی الحلبي، [بی تا]، [بی جا]. چاپ اول، ۱۳۱۸ق. ۱۹۴۹م.
۱۶. شیخ الاسلام کردستان، حاج سید محمد. راهنمای مذهب شافعی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ش.
۱۷. الطوسی، ابی جعفر بن محمد بن الحسن بن علی [شیخ طوسی]. المبسوط فی فقه الامامیه. تهران: المکتبه المرتضویه، چاپ دوم، ۱۳۸۸ق.
۱۸. الطوسی، ابن جعفر محمد بن الحسن بن علی [شیخ طوسی]. الخلاف فی الفقه. فی طهران عاصمه ایران. الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ق.

۱۹. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن. تهذیب الحکام [شیخ طوسی]. تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۳ ش.
۲۰. العاملی، زین الدین [شهید ثانی]. الروضة البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه با حاشیه سید محمد کلانتر. قم: نشر کتابخانه‌ی آیة الله العظمی المرعشی النجفی، [بی تا]، [بی جا].
۲۱. العاملی، محمد بن جمال الدین (شهید اول). القواعد و الفوائد. قم: مکتبۃ الداوری، [بی تا]، [بی جا].
۲۲. عاملی، شیخ بهاء الدین. جامع عباسی. تهران: انتشارات فراهانی، [بی تا]، [بی جا].
۲۳. مکی العاملی، ابی عبدالله محمد بن جمال الدین [شهید اول]. الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه. قم: انتشارات صادقی، [بی تا]، [بی جا].
۲۴. المفید، ابی عبدالله محمد بن النعمان. المقنعه. بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۰ ق.
۲۵. المقدسی (ابن قدامه)، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد. المغنی. بیروت: عالم الکتب، [بی تا]، [بی جا].
۲۶. نائب زاده، علی اکبر. ترجمه کتاب الخلاف شیخ طوسی [ارث، وصیت]. قزوین: انتشارات طه، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۲۷. نجات، عبدالرحیم. عول و تعصیب. تهران: امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴.